

زهرا امیری

amirizahra4248@gmail.com

دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

جمال الدین ساوجی و تاثیر شخصیت او بر طریقه‌ی قلندریه

چکیده

قلندریه یکی از شاخه‌های صوفیه است که از فرقه‌ی ملامتیه منشعب شده و حتی گاهی این فرقه را همان ملامتیه می‌دانند. اقدامات قلندریه در ابتدا همچون ملامتیه اعتراض به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی بود. اما بعدها این فرقه بیشتر به ظاهر سازی پرداختند و اعضاء آن برای جدا بودن از دیگران خود را به شکل عجیب و غیر معمولی در می‌آوردند. یکی از شخصیت‌های مطرح قلندریان، جمال الدین ساوجی (زاوه ای) رهبر قلندریان جولقی بود. افسانه‌هایی که در مورد او وجود دارد مانند داستان‌هایی که برای صوفیان و عارفان ذکر می‌شود همراه با شاخ و بال‌های فراوان و غیر قابل باور است. وی که ایرانی بود در دمشق شیوه‌های بدعتی خود را ارائه کرد. او بعدها به مصر رفت و در شهر دمياط مقیم شد. وی توانست پیروان زیادی در سرزمین‌های اسلامی به دست آورد. پس از او قلندریان که مدعی پاکدامنی و جدایی از تعلقات دنیوی بودند، با اشتغال به فساد و انجام اعمال منافی عرف و شرع به انحطاط گرائیدند.

کلید واژه‌ها: جمال الدین ساوجی، قلندریه، ملامتیه، جوالقیه، چهارضرب^۱

مقدمه

رهبران فرق صوفیه که مردان خدا بودند، ترک دنیا و زهد و ورع را پیشه‌ی خود می‌کردند. اما در میان آنان کسانی هم بودند که از شهرت و معروفیت هم بدشان نمی‌آمد، حال برخی با گفتار یا اعمال خود و برخی نیز با سکوت و خاموشی و شیوه‌ی لباس پوشیدن و شکل و ظاهر عجیب خود به این هدف می‌رسیدند. سید جمال الدین ساوجی یکی از این رهبران صوفی در قرن هفتم ه.ق است. او از ایران به دمشق رفت و در آن جا الگوهای جدیدی را برای طریقت قلندریه به نام جوالقی ابداع کرد. شیوه‌های ابداعی او که بیشتر به ظاهر مربوط می‌شد، مانند تراشیدن سر و صورت و ابرو (چهارضرب) و برهنه بودن و ریاضت کشی و گورستان نشینی و... در ایران و هند و آسیای صغیر و مصر و شام پیروان زیادی یافت.

گسترش چنین طریقت‌هایی در عصر جمال الدین ساوجی (قرن هفتم) با اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی مردم آن روزگار بی ارتباط نبود. قرن هفتم مقارن با حمله‌ی مغول و تیره روزی مردمانی بود که به این بلیه گرفتار شده بودند. هجوم مغول دیگر سرزمینهای همسایه را هم به واسطه درگیری با دولت‌های حاکم بر آنها تحت تاثیر قرار داده بود. بنابراین گسترش چشمگیر این طریقه و دیگر طرق مشابه آن که بی ارزش بودن جهان مادی را تبلیغ می‌کرد جای تعجب ندارد.

نوشتار حاضر بر آن است که ضمن شرح مختصری از سابقه‌ی قلندریه میان رهبریت قلندریه‌ی جوالقی، سید جمال الدین ساوجی و انحطاطی که بعدها گریبانگیر این فرقه شد ارتباطی پیدا نماید.

قلندریه‌ی جوالقیه

یکی از فرق نصوف، فرقه‌ی قلندریه است که در اصل گروهی از صوفیه‌ی ملامتیه بودند.^۲ تاریخ ظهور این فرقه معلوم نیست. بر اساس برخی اخبار شروع قلندریه از قرن چهارم بوده و از همین قرن در شعر فارسی هم وارد شده است.^۳ اما برخی هم قدمت قلندریه را تا به عصر ائمه نیز می‌رسانند:

"از اخبار مستفیضه بلکه فوق استفاضه ثابت شده که پیغمبر و ائمه علیهم السلام فرمودند که کذابون بسیارند که بر ما دروغ می‌بندند و نیست از ما مگر آنکه کسی هست که بر او دروغ می‌بندد خصوصا از این جماعت قلندریه که در عصر هر یک از ائمه بودند که گاهی دعوی الوهیت

می‌کرده‌اند و دعوی نبوت خودشان چنانکه از علی بن حکمه و حسین بن منصور و غیر هما نقل شده و گاهی دروغ به ایشان می‌بستند و امام تبری می‌کرد و لعن می‌فرمود.^{۴۱}

نخستین گزارش و سند معتبر از قلندریان از زاوه‌ی خراسان (تربت حیدریه) و قطب الدین حیدر است. وی از صوفیان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بود.^{۴۲} او در قرن هشتم و نهم در بسیاری از سرزمینهای اسلامی شهرت فراوانی یافت.^{۴۳} وی عادات عجیبی را در میان قلندریان رواج داد که محتوای آن، ریاضت کشی و دوری از امور نفسانی و... بود.^{۴۴}

اما مهمترین شخصیت قلندریه، جمال الدین محمد ساوجی بود. او نیز در قرن ششم و هفتم می‌زیست و از اهالی زاوه‌ی خراسان بود. وی بعدها به دمشق رفت و در آن جا شهرت و آوازه‌ی زیادی یافت.^{۴۵} جمال الدین پس از مدتی اقامت در دمشق به دمیاط مصر رفت و شش سال آخر عمرش را در این شهر مقیم شد.^{۴۶} ساوجی رهبر گروهی از قلندریان بود که به جوالقیه مشهور شدند. جوالقی همان جوال فارسی است. علت این نامگذاری این است که پوشش آن‌ها جوالی سبزرنگ بود.^{۴۷} او تراشیدن موهای سر و صورت و حتی ابرو را متداول نمود. در این مورد افسانه‌ای وجود دارد که سید جمال برای پرهیز از آلوده شدن به گناه و جلوگیری از شهوت رانی یک زن و ایجاد تنفر در او دست به چنین اقدامی زد.^{۴۸} بر طبق افسانه‌ای نیز زمانی که جمال الدین ساوجی در قبرستان نزدیک حرم حضرت زینب (س) در دمشق بود بنا به خواست او و عنایت خدا تمام موهای بدنش ریخت:

"... غبار ظلمتم از پیش بردار

حجاب راه من یک موی مگذار

بگفت اینها [و] سر در خود فرد برد

پس از یکساعتی چو آن] سر بر آورد

نبوده بر همه اعضا ش یک موی

نه اندر سر نه اندر ریش و ابرو"^{۴۹}

تراشیدن ریش در عهد قدیم عملی زشت و ناپسند بود. بایزید بسطامی برای تنبیه یکی از مریدان خود پسند خود وی را به تراشیدن ریش امر کرد. قلندریه نیز برای جلب توجه و انتقاد خلق نه تنها ریش که مو و ابروی خود را می‌تراشیدند و به این عمل "چهارضرب" می‌گفتند و آن را نشانه‌ی تجرد و ترک دنیا می‌دانستند.^{۵۰} این شکل سر و صورت و شیوه‌ی لباس پوشیدن تنها

مشخصه قلندریان نبود، آن‌ها به جهت رفتار غیر عادی و هتاک‌ی و بی‌میالاتی در امور مذهبی و ارتکاب محرمات نیز متمایز می‌شدند.^{۱۴} یکی از عادات ناپسند قلندریان نیز استعمال حشیش^{۱۵} و تجاوز ایشان است به تابوهای اجتماعی.^{۱۶} آن‌ها که منشعب از ملامتی‌ها بودند، راه افراط پیمودند و به اباحیگری پرداختند و همه چیز را مباح شمردند.^{۱۷} آنان به رسم اجتماعی مقید نبوده از اعمال شرعی فقط به فرایض عمل می‌کردند. از لذایذ دنیا خود را محروم نمی‌کردند و مقید به سخت‌گیریهای شرع نبودند، در ترک دنیا افراط نمی‌کردند و آن‌چه از نظر آن‌ها اهمیت زیادی داشت،^{۱۸} پاکی دل است با خداوند.^{۱۸} آئین قلندری از این اجزاء تشکیل شده است:

"قلند را همین پنجست آئین
که کرد ستیم از بهر تو تعیین
قناعت پس لطافت، پس ندامت
دیانت، پس ریاضت در سلامت"^{۱۹}

ارتباط قلندریه و ملامتیه

اغلب علما و دانشمندان که در مورد فرقه‌های مختلف صوفیان کتاب نوشته‌اند قلندریه را از گروه ملامتیه دانسته‌اند. در کتاب فضایح الصوفیه که به فرق صوفی پرداخته، از قلندریه نامی نبرده ولی ضمن شرح فرقه‌ی ملامتیه صفاتی را بر شمرده که بین ملامتیه و قلندریه مشترک است.^{۲۰} ملامتیه گروهی از صوفیان بودند که سابقه‌ی آن‌ها به قرن سوم هجری می‌رسد. آنان اعتقاد داشتند که سالک باید اخلاص پیشه کند و از ریا دوری نماید. ملامتیه از نظر پوشش و ظاهر تفاوتی با مردم عادی نداشتند و برای خودداری از ریا نفس خود را همواره در معرض ملامت قرار می‌دادند.^{۲۱} افراط آنان در نشان دادن عیوب خود برای ایجاد سرزنش و ملامت مردم موجب شناخته شدن آنان به عنوان گروهی معصیت‌کار گردید. آن‌ها این شهرت را برای خود امتیازی می‌دانستند:

"... ایشان بعلاویه مرتکب معاصی و مناهی شوند و در آن مبالغه‌ی تمام نمایند و اگر خمر نباشد آب انار و مانند آن در شیشه کنند و در برابر مردم خوردند تا مردم را به مذهب خود اندازند... و گویند ارباب معاصی را بر اصحاب طاعات و عبادات شرف و مزیتی است از این جهت که مردمان ایشان را به سبب ارتکاب عصیان ملامت می‌کنند و این درجه ایست بغایت بلند که دست هیچکس از عابدان به آن نرسد."^{۲۲}

آن‌ها در عین پرداختن به فسق و فجور خود را مخلص می‌دانند از نظر آنان خدا از عبادات مردم بی‌نیاز و از گناه آنان نیز هیچ ضرری نمی‌بیند. گناه، مردم آزاری و عبادت نیکوکاری نسبت به آن‌هاست.^{۳۳} ملامی‌ها آشکار کردن زهد را موجب مقبولیت خود در نزد خلق می‌دانستند بنابراین تحقیر نفس و خود را پست تر از هر کسی شمردن و مخفی کردن کارهای نیکو را شعار خود قرار دادند. این اعمال آنان را به سوی کارهای ناشایست سوق داد.^{۳۴} آنها همچنین عیان کردن اعمال نکو هیده‌ی خود را از محسنات می‌دانستند.^{۳۵} اما اعمال ملامتی‌ها گاه مورد تأیید بعضی زهاد و عرفا بوده است، چنانکه در مورد صفات صوفی گفته‌اند که باید:

"...ملامتی صفت باشد و قلندر سیرت، نه چنانک بیش‌رمی کند و پندارد که ملامت است... ملامتی بدان معنی باشد که نام و ننگ و مدح و ذم و رد و قبول خلق بنزدیک او یکسان باشد و بدوستی و دشمنی خلق فربه و لاغر نشود و این اضداد را یکرنگ شمرد.^{۳۶}"

با اینکه ملامتیه معصیت را برای ملامت خلق نسبت به خود انجام می‌دادند. اما در دل به شدت از خداوند می‌ترسیدند.^{۳۷} بنابراین ملامی‌های راستین با وجودیکه به فرایض دینی و حتی نوافل عمل می‌کردند، سعی می‌نمودند که آن را از خلق مخفی نگه دارند.^{۳۸} اما گروه منشعب از ملامتیه که قلندریه هستند به هیچ مذهبی معتقد نبودند و از سرزنش دیگران هم هیچ هراسی نداشتند.^{۳۹} آنان خود را در سایه‌ی ملامتی‌ها قرار داده و به بهانه‌ی ملامت نفس و عدم ریا هر آنچه می‌خواستند انجام می‌دادند. این گروه با پشت پا زدن به رسوم و قیودات دینی و اجتماعی به بهانه‌ی تبعیت از سخنان بزرگان به تغییر سر و شکل خود پرداختند و با چهار ضرب کردن و پوشیدن لنگ و فوطه و جوال سبز درگورستان‌ها مقیم شدند و شیوه و روش خاص خود را ابداع کردند.^{۳۰} به مرور زمان نام قلندری مترادف با ملامتی شد و مردم هر دو فرقه را یکی دانستند و انحرافات جماعت قلندریه را به حساب ملامتی‌ها گذاشتند. جامی قلندران را اینگونه معرفی کرده است:

"... طایفه‌ای باشند که به تعمیر و تخریب نظر خلق مبالاتی زیادت نمایند و اکثر سعی ایشان در تخریب رسوم و عادات و اطلاق از قیود آداب مخالطات بود و سرمایه‌ی حال ایشان جز فراغ خاطر و طیبه القلب نباشد و ترسم به مراسم زهاد و عباد از ایشان صورت نبندد و اکثر نوافل و طاعات از ایشان نیاید و تمسک به عزایم اعمال ننمایند و جز برای ادای فرایض مواظبت نکنند و

جمع و استکثار اسباب دنیوی به ایشان منسوب نباشد، و به طیبه القلب قانع باشند و طلب مزید احوال نکنند ایشان را قلندریه خوانند. "۳۱"

به دلیل عادات ناپسند قلندریه، مخالفین آنان را از گروه حشویه خوانده اند. "۳۲ آنچه برای قلندریان اهمیت زیادی داشت توجه به زمان حال و آرامش خاطر است. "۳۳ آن‌ها بر خلاف ملامتی‌ها چیزی از احوال خود را از خلق مخفی نمی‌کردند. مال دنیا برای آن‌ها ارزشی نداشت و هیچ کوششی برای جمع آوری آن نداشتند. "۳۴ آنان از جهت صداقت و عدم تظاهر به ریا و ظاهر سازی مشابه ملامتی‌ها بودند" ۳۵ و به استناد سخن بسیاری از بزرگان صوفی در بسیاری از موارد فاصله‌ای بین ملامتی و قلندری نیست چنانکه مولانا می‌گوید:

"حشم عشق در آمد ربض شهر برآمد

هله‌ای یار قلندر، بشنو طبل ملامت" ۳۶

اگر عده‌ای از قلندران با راه و رسم ملامتی فاصله گرفته و معصیت و مناهی را پیشه‌ی خود کردند، دلیل بر آن نیست که این رفتار در بین آنان عمومیت داشته است. قلندر بودن شرایط خاص خود را داشته و اینگونه نبوده که هر شخص بی پروا و هتاکی قلندر شود. حمایت برخی از زهاد موید این نکته است:

" معذورید که شما را سرو کار با عشق نبوده است شما خشک زاهدان صومعه نشین حظایر قدس‌اید، از گرم روان خرابات عشق چه خبر دارید؟ سلامتیمان را از ذوق حلاوت ملامتیان چه چاشنی؟

درد دل خسته دردمندان دانند نه خوش منشان و خیره خندان دانند

از سر قلندری تو گر محرومی سری است در آن شیوه که رندان دانند" ۳۷

مولوی و پیروان او نیز با قلندریان ارتباط خوبی داشتند. قلندران در مجالس رقص و سماع آن‌ها که در خانقاه قونیه برگزار میشد، حضور می‌افتادند. "۳۸ قلندریه خود نیز به شیوه‌ی مولویه مجالس رقص و سماع برگزار می‌کردند. "۳۹ حضور بزرگان قلندریه در خانقاه مولانا نشانه‌ی مقبولیت آنان در نزد وی و جامعه‌ی آن روزگار قونیه بود. مولانا برای قلندریان احترام زیادی قائل بود از سخنان اوست که تا صوفی ریش خود را شانه می‌کند قلندران بدون ریش به قرب خداوند میرسند. "۴۰ ارتباط میان

قلندریان با پیروان مولوی تا به آن حد بود که در روز وفات مولانا یکی از گاو‌هایی که در جلوی جنازه می‌بردند به نزد رهبر قلندران قونیه، ابوبکر جولقی نیکساری فرستادند تا قربان کند.^{۴۱} راه و روش قلندریان بعدها مورد تقلید برخی از افراد برجسته و صوفی‌خاندان مولوی از جمله محمد چلبی نوهی مولوی نیز قرار گرفت. وی به شیوهی آنان عباى قلندری می‌پوشید و گاه موهای سر و صورت خود را چهار ضرب می‌زد.^{۴۲}

انحطاط قلندریه

قلندریه از دو نقطه نظر در طی تاریخ مورد توجه بودند، اول از منظر ملامتی به عنوان انسان‌هایی پاک که به قرب الهی رسیده‌اند دوم به عنوان اصحاب فساد و بی بند و باری و اشاعه دهندگان گناه. ظهور قلندریه در ابتدا واکنش و حرکتی اجتماعی در برابر صوفیان درباری و دولتی بود. صوفیانی که با اقامت در خانقاه‌های وابسته به دولت و استفاده از امکانات آنها و درآمدهای اوقاف وسیله‌ی مشروعیت یافتن شاهان جا بر بودند.^{۴۳} قلندریه معرف کسانی است که بر خلاف مشایخ صوفی و اهالی خانقاه‌ها به قضاوت خلق در مورد خود توجهی نداشتند و بنابراین اغلب مورد تایید صوفیه نبودند.^{۴۴} البته نهضتهایی از این نوع که بر ضد آداب و محدودیت‌ها به وجود می‌آمد مدتی بعد اسیر قید و بندهای تازه‌ای می‌گردید که خود عامل واکنشهایی جدید می‌شد.^{۴۵} به هر حال قلندریان در ابتدا اهل زهد و تقوی بودند؛^{۴۶} به طوری که مورد تایید زهاد و پارسایان روزگار خود بودند و در مراسمها و مناسبتهای آنها جایگاه خاصی داشتند^{۴۷} و بسیاری از بزرگان و پادشاهان با آنها رفتاری احترام آمیز داشتند و بعضی از آنها در مصر و عراق فرمان ساخت قلندرخانه‌ها یا زاویه‌هایی را صادر کردند.^{۴۸} این بطوطه در مورد شیخ جمال الدین ساوجی روایتی ذکر کرده که بر اساس آن قاضی شهردمیاط در مصر، ابن عمید که شاهد کرامات او بوده، در سلک پیروان وی در آمد و خانقاهی برای وی ساخت.^{۴۹}

بعدها قلندران به تدریج از اصول اولیه‌ی طریقه‌ی قلندریه فاصله گرفتند این موضوع رابطه‌ی مستقیمی با رهبران آنها پیدا می‌کند. رهبران قلندریه اغلب از خود هیچ اثر مکتوبی باقی نگذاشته‌اند. میراث آنها فقط شیوه‌ی لباس پوشیدن و هیئت عجیب و غریب ایشان بود.^{۵۰} آنان برای پیروان خود سخنی که قابل گفتن باشد نداشتند و محتوای اعمالشان ریاضت کشی، بی‌اعتنایی به دنیا، و

گدایی و زاویه نشینی و استعمال بنگ و ... بود.^{۵۱} بنابراین ظهور این رهبران بر خلاف آن چه که اغلب در تاریخ آمده، نشانه آغاز دوره‌ی رونق و شکوفایی طریق قلندریه نیست بلکه برعکس با "عامیانه تر" کردن و "مبتدل تر" کردن این طریقه انحطاط در آن راه یافت.^{۵۲} با این حال اسطوره سازی‌ها و دادن جنبه تقدس به رهبران این طریقه توسط مریدانشان باعث ماندگاری نام این رهبران شد.^{۵۳} اصرار قلندران بر انجام کارهای منافی شریعت موجبات بد نامی و رسوایی آنان را فراهم آورد.^{۵۴} بطوریکه که بعضی از رهبران آن به گناهکار بودن خود معترف بودند. چنانکه شهاب قلندر از قلندران موصل خود را اینگونه معرفی کرده است:

"شهاب را که به فسق و فجور همتا نیست امید عفو به فضل خدای بی هم‌تاست"^{۵۵}

آنها هیچ فرقی بین مسجد و کلیسا و بهشت و جهنم نمی‌گذاشتند.^{۵۶} کلمه‌ی جعلق که به زبان فارسی وارد شده و معنای فحش و ناسزا دارد، همان جولقی است که کاربرد آن نشانگر انحطاط در ارایش جولقی و قلندری است.^{۵۷} قلندران و جولقی‌ها از همان عصر اوج این فرقه یعنی قرن هفتم از طرف مشایخ صوفیه به بیکاری، تنبلی، پرخوری و باده‌گساری و استعمال حشیش متهم بودند.^{۵۸} بی‌اعتنایی قلندران به اعتقادات دینی و سنتی و حتی برخی تمایلات سیاسی و اقتصادی موجب می‌شد که گاه برای تغییر سر و شکل مورد فشار قرار گیرند. بطوریکه سلطان قلاوون در 671 ه.ق با فرمانی آنان را به ترک تراشیدن موهای سر و صورت وا داشت.^{۵۹} هلاکوخان مغول نیز که با صوفیان میانه‌ی خوبی نداشت، براساس گفتار خواجه نصیرالدین طوسی که "اینها آشغالهای زیادی هستند" فرمان قتل جمع زیادی از آنان را در 658 ه.ق صادر کرد.^{۶۰}

نتیجه گیری

قلندریه طریقه‌ای بودند که چند قرن قبل از جمال الدین ساوجی به وجود آمده بود. قلندران افرادی ساده دل و بی غل و غش و بیشتر از مردم عوام بودند. معمولاً در جمع آن‌ها دانشمند و عالمی وجود نداشت. همین عدم بصیرت و آگاهی مهمترین علتی بود که آن‌ها جذب افرادی همچون جمال الدین ساوجی و شیوه‌ی ابداعی عجیب و غریب او می‌شدند. استعمال بنگ و فرو رفتن در خلسه و بیکاری، گدایی و ترک دنیا و بخصوص شکل و قیافه‌ی عجیب و غیر عادی مواردی بود که سید جمال وارد طریقه‌ی قلندری نمود. این رفتار غیر عادی موجب شد که بعدها

همه‌ی افرادی را که اعمالی مخالف عرف زمان و اصول شرع انجام می‌دادند را از گروه قلندران به شمار آورند حتی اگر هیچ ربطی به این طریقت نداشته باشد، چنانکه حتی حلاج را قلندری به شمار آوردند.

به نظر می‌رسد افرادی نظیر جمال الدین ساوجی که جویای نام و شهرت بودند و در ضمن برای کسب آن هیچ بهره‌ای از علم و دانش نداشتند، روشی را برای تظاهر به زهد و ورع بهتر از وارد کردن این بدعتها به طریقه‌ی قلندری و جذب مردمان ساده دل نمی‌شناخته‌اند، و حقا که وی موفق هم بود. در حالی که بسا علما و زهادی که مستحق ماندگار شدن در تاریخ بودند ولی ناشناخته ماندند. هرچند این شیوه‌ها موجب معروفیت او شد ولی از طرفی این طریقت را به انحطاط کشاند. گسترش این طریقه در مناطق وسیع نیز هر چند که نشان از کثرت پیروان آن دارد، ولی در عین حال قلندران که به واسطه‌ی تعلیمات غیر عادی جمال الدین به ابتدال کشیده شده بودند، آمادگی پذیرش مشکلات اخلاقی جوامع مختلف را داشتند و هرچه بیشتر به انحطاط گرائیدند. پس از جمال الدین ساوجی به جز استثنائاتی آنچه از قلندریه باقی ماند، فقط در یوزه‌گری و تنبلی و شرب خمر و استعمال حشیش و عادات زشت و ناپسند بود این روش‌ها تا عصر حاضر نیز در میان بقایای قلندریان ادامه یافت.

یادداشت‌ها:

- 1 - چهارضرب به تراشیدن موهای سر، صورت و ابروها گفته می‌شود. این عمل جزو کارهای عجیب قلندریه بود که برای متمایز کردن خود از دیگر گروه‌ها انجام می‌گرفت.
- 2 - زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر، 1389، ص 86.
- 3 - شفیعی کدکنی، محمد رضا، قلندریه در تاریخ، تهران: سخن، 1386، ص 140.
- 4 - معصوم علیشاه، محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقایق، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران: سنایی، 1382، ص 453.
- 5 - شفیعی کدکنی، همان، ص 190.
- 6 - همان، ص 224.
- 7 - همان، ص 225.
- 8 - همان، ص 333.
- 9 - فارسی، خطیب، قلندرنامه یا سیرت جمال الدین ساوجی، تصحیح حمید زرین کوب، تهران: توس، 1362، ص 97 و 104.
- 10 - کیانی نژاد، زین الدین، سیر عرفان در اسلام، تهران: اشراقی، 1366، ص 268.
- 11 - ابن بطوطه، سفرنامه، تهران: آگاه، چاپ پنجم، 1370، ج 1، ص 68.
- 12 - فارسی، همان، ص 57.
- 13 - افشاری، مهران، فتوت نامه‌ها و رسائل خاکساریه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1382، ص 158.
- 14 - شفیعی کدکنی، همان، ص 251.
- 15 - همان، ص 253.
- 16 - همان، ص 63.
- 17 - گولپینارلی، عبدالباقی، تصوف در یکصد پرسش و پاسخ، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: احیاء کتاب، 1388، ص 125.
- 18 - تدین، عطاء الله، جلوه‌های تصوف و عرفان در ایران و جهان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات تهران، 1388، ص 462.
- 19 - برومند سعید، جواد، آئین قلندران، کرمان: دانشگاه شهید باهنر، 1384، ص 14.
- 20 - آل‌آقا، علامه آقا محمد جعفر بن آقا محمد علی، فضایح‌الصوفیه، تحقیق موسسه علامه مجرد وحید بهبهانی، قم: انصاریان، 1413 هـ.ق، ص 114.
- 21 - زرین کوب، همان، 1389، ص 87.
- 22 - مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، حدیقه الشیعه، تهران: علمیه اسلامی، بی تا، ص 580.

- 23 - جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، چاپ سوم، تهران: اطلاعات، 1375، ص 11.
- 24 - گولپینارلی، همان، ص 125.
- 25 - آل آقا، همان، ص 83.
- 26 - رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی، 1377، ص 261.
- 27 - بلخی، ابوالعالی محمد بن نعمت بن عیدالله، بیان الادیان، تصحیح و تحقیق اصغر واعظی، تهران: اقبال، 1390، ص 290.
- 28 - شیروانی، حاجی زین العابدین، ریاض السباحه، تصحیح و مقدمه اصغر حامد (ربانی)، طهران: کتابفروشی سعدی، 1339، ص 317.
- 29 - شفیعی کدکنی، همان، ص 113.
- 30 - انصاری، قاسم، مبانی عرفان و تصوف، تهران: کتابخانه طهوری، 1370، ص 106.
- 31 - جامی، همان، ص 11.
- 32 - شیروانی، همان، ص 317.
- 33 - جامی، همان، ص 11.
- 34 - شفیعی کدکنی، همان، ص 138.
- 35 - شیروانی، همان، ص 317.
- 36 - مولوی، کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: اقبال، 1386، ص 176.
- 37 - رازی، همان، ص 71.
- 38 - افلاکی العارفی، شمس الدین احمد، مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازیچی، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب، 1375، ج 2، ص 215.
- 39 - شفیعی کدکنی، همان، ص 252.
- 40 - افلاکی، همان، ص 412.
- 41 - همان، ص 596.
- 42 - تدین، همان، ص 462.
- 43 - برومند، همان، ص 283.
- 44 - زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر، 1390، ص 379.
- 45 - همان، ص 361.
- 46 - شفیعی کدکنی، همان، ص 194.
- 47 - افلاکی، همان، ص 596.

- 48 - شفیعی کدکنی، همان، ص 92.
- 49 - ابن بطوطه، همان، ص 69.
- 50 - شفیعی کدکنی، همان، ص 224.
- 51 - همان، ص 81.
- 52 - همان، ص 63.
- 53 - همان، ص 53.
- 54 - زرین کوب، همان، 1390، ص 359.
- 55 - شفیعی کدکنی، همان، ص 255.
- 56 - زرین کوب، همان، 1390، ص 365.
- 57 - شفیعی کدکنی، همان، ص 210.
- 58 - زرین کوب، همان، 1390، ص 363 و 365.
- 59 - شفیعی کدکنی، همان، ص 91.
- 60 - شیعی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف از آغاز تا سده‌ی دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، 1387، ص 81.